

تاراج تاريخ

يك محاسبه تاريخي با مدعيان مفاخر بيست و پنج قرنه

در هفته گذشته زمزمه هاي عجيبي از راديو هاي دنيا شنیده شد، که گویا سال دو هزار و پنجمین شهنشاهي ايران را جشن گرفتند و با ترتیبات فوق العاده لكس و پرطمطراق پر مصرفي از كيسه برادران مستمند ايراني ما که به لقمه ناني احتياج دارند، چنین اضافه خرجيها را روا داشتند، در حالیکه براي يك ملت فقير و محتاج نیازمند به انكشاف چه فرق میکند، اگر تاريخ دو نیم هزار ساله داشته باشد یا صد ساله! تا جاییکه به مسأله همدردی و اخلاقي تعلق دارد، مردم افغانستان به رفاه و آرامي و سعادت و شاد کامي برادران ايراني خود علاقمند اند، و بنا بران اگر همین مبالغ گزاف به ترفیه حال و رفع نیاز منديهاي مستمندان آن ملت برادر به خرج مي رسيد بهتر بود.

بهر صورت چون اين يك مسأله داخلي ايشانست، ما جز با جنبه اخلاقي آن كاري نداريم، مسرت و سعادت آن برادران را خواهانيم، ولي در نشراتيکه در خارج و داخل ايران درين باره به عمل آمد، چیز هائي گفته شد و دعوهايي صورت گرفت، که باحيات ملي مردم افغانستان ربطي دارد، و نیشنلزم افغاني ما را بدفاع از خود بر مي انگيزاند تا جاییکه دیده و شنیده شد، مدار تمام نشرات و ادعاهاي طويل و عريض سخنگويان و نويسندگان دستگاہ اين جشن خيالي (تاريخ) بود ولي به نام تاريخ، داستانهائي جعل کردند، و حماسياتي خلق نمودند، که ابدأ و اصلاً با واقیعت هاي تاريخ سازگار نيست.

درين تبليغات غرور آميز مکرراً شنیده شد که بر تاريخ و جغرافياي تاريخي ما تعرض به عمل آمد، و خاک و بلاد افغانستان در تاريخ جزو شهنهائي ايران شمرده شد.

ما انكار نداريم که مدت هاي زيادي در تاريخ چنین آمده که اين دو ملت تاريخي آسيا در تحت يك نظام سياسي و به حيث يك مملکت زيسته اند و مشترکاتي نیز باهمديگر داشته اند، ولي اينکه شهنشاهي مردم ايران کنوني بر کشور افغانستان یا يك حصه آن حکم رانده باشد، مدتها نیز چنین بوده، که مرکز شهنشاهي در خاک افغانستان بود، و مردم اينجا تا نهايات عراق (ايران کنوني) درفش کرمراني افراخته بودند.

پس اگر نويسندگان ايران همواره برين سرزمين ادامه داشته باشد، واقیعت تاريخي نيست و اگر مدتي مردم ايران کنوني بدليل حکمراني محدود هخامنشيان و ساسانيان وغيره برخاک افغانستان، شهنشاهي

۲۵۰۰ ساله خود را در تاریخ ما تثبیت میکنند، ما هم با خود حسابی داریم، و اینک آن برادران گرامی خود را به یک محاسبه تاریخی می کشانیم.

در تاریخ داستانی که در کتب قدیم مردم آریین مانند ویدا و اوستا و کتب پهلوی و سیر ملوک (شاهنامه ها) آمده همواره مراکز مدنیت آریاییها در خاک افغانستان بوده، مانند بلخ و زرنج و بلاد مجاری هلمند و هرات وغیره، که مردم این سرزمینها و شاهان و پهلوانان آن مانند جم _ فریدون_ قباد_ زال_ رستم وغیره در همین سرزمین های بلخ و سیستان و زابل و کابل مرکزیت داشته و به نشر و تلقین مدنیت باستانی و آیین مزدیسنا به ایرانیان کنونی پرداخته اند.

پس به اعتبار این دوره داستانی که باید قبل از تاریخ شمرده شود، اجداد همین مردم افغانستان بودند که آیین پند و گفتار و کردار نیکو را با اصول مدنیت و شاهی به ایرانیان کنونی آموختند، و درفشهای شاهی هم از فراز (وهاره) بلخ افراشته شد، نه تهران یا همدان یا شیراز یا اصفهان!

نشسته شهنشاه با آفرین به تخت شاهی بر، به بلخ گزین شما به ونددات کتاب اوستا و شاهنامه فردوسی و گرشاسپ نامه اسدی و کتب سیر ملوک عربی رجوع کنید در آن خواهید دید که چگونه ریشه های مدنیت آریین در بلاد افغانستان نشو و نمایی کند؟ و این مردم در بلخ شهر نشین می شوند و از دوره حیات خانه بدوشی و کوچی گری به شهر نشینی میرسند و در تحت نظام شاهی می آیند، و مدنیت و شایستگی را بهر سو می پراکنند.

در داستانهای این دوره که محل وقوع آن بلخ و کابلستان و زابلستان و مجاری هلمند و سیستان و هرات است، نامهای این بلاد چنین مذکور میگردد:

زرنج و همه غور و زابلستان

هم از بلخ تا بوم کابلستان

(گرشاسپ نامه)

اکنون ما به دوره تاریخی میرسیم که سنین و اوقات آن معین است:

دولت ماد شمال ایران که پایتخت آن هگمتان (همدان) بود نفوذ ایشان در شرق یعنی افغانستان از عصر فده ورتیس (۶۳۳-۶۶۵ ق-م) است و این سلطه آریائی مشترک تا سقوط دولت ماد در حدود (۵۵۰ ق،م) دوام دارد، که جمله هشتاد سال باشد، چون مرکز دولت ماد در ایران کنونی بود، ما آن را به حساب ایشان میگیریم.

خروج کوروش (سیروس) هخامنشی و سلطه او بر تمام افغانستان تا دریای سند از حدود

۵۵۰ ق، م آغاز میشود که تا عصر اخلاف او (حدود ۴۰۰ ق، م) بمدت (۱۵۰) سال میرسد.

در پایان این دوره است که داریوش سوم پادشاه آخرین دودمان هخامنشی بعد از جنگ گوگمل به دست اسکندر مقدونی شکست می خورد و بسوس حکمران باختر و برستس حاکم رنج (قندهار) او را می کشند (۳۳۰ ق، م) و لشکریان اسکندر بدون هیچ مانعی سرزمین ایران را در همین سال اشغال می نمایند و درخت پوسیده شهنشاهی هخامنشی از بیخ می کنند.

سلطه اسکندر در افغانستان با مقاومت‌های عنیف مردم این سرزمین روبرو شد، و این جهانگیر دلاور مدت چهار سال تا (۳۲۶ ق، م) در کوهسارها و اودیهای افغانستان به جنگ و دفاع مشغول ماند، در حالیکه از سرزمین ایران کنونی به سرعت برق در مدت چند ماه گذشته بود.

با درگذشت اسکندر که جنرالان و باز ماندگان یونانی او در سر تا سر ممالک مفتوحه او اقتدار یافتند باز مرکز قدرت و جهانداری همین سرزمین باختر بود، و تا حدود (۱۰۰ ق، م) مردم افغانستان با سازمان نیمه یونانی و نیمه افغانی خود به آزادی می زیستند و حکمرانان یونانی که با عرف و عادات و کلتور باختری بار آمده بودند، مانند عناصر داخلی تربیت شده این کلتور درینجا زندگی کردند و همین جا در بین عناصر قوی نژاد و کلتور افغانستانی منحل گردیدند. و اجداد ایرانیان کنونی که خود هم مادونان مفتوح این سازمان ها بودند، ابداً دستی در سرزمین افغانستان نداشتند.

بعد از انحلال سلطنت مستقل باختر یونانی، قبایل ساکه و پارت و پهلوا از همین سرزمین های افغانستان پرچم‌های فیروزی را به طرف غرب و ایران امروزه بر افراشتند و ارساس (اشک) بلخی بنای شاهنشاهی نیرومند اشکانی را در حدود (۲۴۹ ق، م) در همین سرزمین گذاشت، و سلطت مختلف این قبایل افغانستان بر یک قسمتی از ایران ادامه داشت.

در حدود (۷۰ ق، م) قبایل آریایی نژاد کوشانی و بعد از آن هفتالی در افغانستان استقرار یافته و به تشکیل بزرگترین امپراطوری های نیرومند پرداختند که سرحدات آن از حدود مرو و دامغان تا اوسط هند به شمول ما وراء النهر میرسید و خلاق مدنیت و هنر و آداب و آیین خاصی بودند، که زاده و پرورده سعی و تفکر و اندیشه مردم همین سرزمین افغانستان بود.

سلطه کوشانی و هفتالی تا اوایل ورود اسلام و حدود ۶۰۰ م مدت شش قرن به اشغال سلطنت های قوی و شهزادگان محلی دوام داشت و درین مدت گاهی فتوحات پادشاهان ساسانی ایران نیز در اراضی افغانستان توسیع یافته است.

از حدود ۲۳۰ م که دامنه فتوحات اردشیر بابکان تا پشاور در کوشان شهر رسیده بود، تا حدود

۳۶۵م که هفتالیان از شمال هندوکش تا وادي سند و کشمیر رسیدند، مدت يك قرن زمان سلطه ساسانیان پارس بر افغانستان شمرده میشود، که آنها با جنگها و مقاومت هاي مردم این سرزمین با آن سلطه بیگانه سپری شده است.

بین سالهاي ۳۵۰ و ۳۵۸م قبایل افغانستان با شاپور دوم ساسانی پارس آویزشها داشتند تا که سردار بزرگ این قبایل گرومباتس با او صلح کرد و در جنگ با رومها پادشاه ساسانی را کمک نمود، ولی در همین اوقات پادشاهان بزرگ کیداری در افغانستان با سلطت اجنبی مقاومتها داشتند، تا حدی که پادشاه ساسانی پیروز (۴۵۹-۴۸۴م) ازدواج خواهر خود را با صلح به پادشاه کیداری افغانستان کنگ خاس پسر کیداره پیشنهاد کرده بود، و پایتخت ایشان کاپیسا و پشاور بود.

در سنه ۴۲۷م قوای هفتالی افغانستان با بهرام گور ساسانی پارس در آویختند تا اخشوان پادشاه افغانستان به پیروز اول ساسانی (۴۵۷-۴۸۴) شکست داد و طالقان را با خراج گزافی ازو گرفت و پسرش (قباد) نزد دولت هفتالی افغانستان به یرغمل گرفته شد.

پیروز سرخودار را در سنه (۴۸۴م) در جنگ با اخشوان پادشاه افغانستان گذاشت و دخترش به دست همین پادشاه افتاد و دولت ساسانی پارس با جگزار او بود و مارکوارت مستشرق گوید که دولت ایران تا حدود (۵۰۰م) برای ادای باج و خراج به هفتالیان افغانستان برسم الخط کوشانی هفتالی مسکو کاتی را ضرب میکردند، و از صلب اخشوان و بطن دختر پیروز ساسانی دو شیزه یی به زنی کواذ پادشاه پارس در آمد، و چون این پادشاه از طرف مردم پارس خلع شد، در سنه ۴۹۹م به مدد عساکر هفتالی افغانستان، واپس به تخت پارس نشاند شد. در خلال این قرون سلطه خالص پادشاهان ساسانی پارس بر افغانستان بیش از يك قرن نیست و ما هم آن را به حساب می گیریم.

در دوره اسلامی بعد از (۶۵۱م) که پادشاه آخرین ساسانی یزدگرد سوم در آسیاب مرو به اشاره حکمران آن ماهوی سوری بدست آسیا بانی کشته می گردد، و دوره شاهی ساسانیان با او ختم می شود، ایران مانند حمله یونانیان به سرعت تام در مقابل فاتحان عرب از بین می رود، ولی مقاومتهاي مردم افغانستان تا دو صدسال و حدود (۲۰۰ق) دوام میکند. این مقاومتها برای حفظ آزادی ملی مردم افغانستان در مقابل سلطه عسکری اعراب بوده، و الا سلطه دینی اسلام را مردم با طیب خاطر قبول کرده بودند، و در مقابل دین اسلام و قرآن نمی جنگیدند.

در دوره اسلامی همواره مراکز قدرت سلطنت نزد مردم افغانستان بوده و از اینجا بر اراضی وسیع ایران کنونی حکم رانده اند بدین تفصیل:

الف_ حکمرانی طاهریان فوشنج هرات از ۲۰۵ تا ۲۵۹ق.

ب_ حکمرانی صفاریان زرنج نیمروز و وادی هلمند از ۲۴۷ تا ۳۹۳ ق.

ج_ حکمرانی سامانیان بلخی از ۲۷۹ تا ۳۸۹ ق.

د_ سلطنت غزنویان از غزنه ۳۵۱_۵۸۳ ق.

ه_ سلطنت غوریان از فیروزکوه غور و هرات و بامیان از حدود ۵۵۰ تا ۶۱۲ ق.

درین مدت چهار صد سال همواره مراکز قدرت و حکمرانی در دست مردم افغانستان بود و بعد از آن از ۶۰۰ تا ۸۰۰ دوره فتور چنگیزی و ایلخانی است، که تمام ایران لگد کوب سواران مغل می گردد، ولی باز هم در افغانستان قوای ملی مانند قبایل پشتون در کوهسار پشتونخوا و پادشاهان کرت در هرات و ملکان نیمروز به مقاومت گرم و سرد خود ادامه داده اند، تا که در (۸۰۷ ق) پادشاه مدنیت دوستی از خاندان تیمورلنگ که در ثقافت خراسانی پرورده شده بود، در هرات بر تخت نشست.

و بعد از این تا حدود ۹۲۰ ق سلطنت این دودمان پادشاهان افغانستان از دریای سند تا نهایت ایران کنونی ادامه داشت، و از هرات پای تخت زیبای این دودمان، انوار هنر و فرهنگ و حکمداری و سروری بر سر تا سر قاره آسیا می تافت.

در حدود (۹۱۶ ق ۱۵۱۰) که شاه اسماعیل صفوی شیانی خان را در جنگ مرو بکشت افغانستان شمالی و شرقی تا قندهار به بابر و شاهان اوزبکیه بلخ تعلق داشت و فقط یک گوشه غربی آن با صفویان اصفهان بود که این سلطه فقط بر نصف غربی افغانستان تا حدود (۱۱۱۵ ق) مدت دو قرن ادامه داشت و در سنه ۱۱۱۹ ق باقیام مردانه میرویس خان در قندهار قطع شد و این مرد مدبر و دلیر چندین بار لشکریان متجاوز صفویه را در میدانهای قندهار و وادی هلمند از دم تیغ تیز گذارنیده و بعد از وفاتش پسرش شاه محمود هوتک بامردان قندهاری در لمحہ بصر، بدیوارهای پای تخت ایران اصفهان خود را رسانیدند و در سنه ۱۱۳۵ ق گلیم رژیم فرتوت صفویان را از صحنه ایران برچیدند و پادشاه آخرین صفوی، در پیشگاه پادشاه فاتح افغانی (شاه محمود هوتک) به زانو در آمده و نیایش کرد، و تاج شاهی ایران را بدو تقدیم نمود، و همدین ایام رؤسای ملی ابدالی افغانی پرچم پیروزی را بر آسمان هرات افراشته بودند.

در یکی از نشرات ایران که به شخص بزرگی از آن مملکت برادر ما منسوبست، این حرکت میرویس و شاه محمود فاتح جوان افغان را به تعبیر نادرست (کاروان زنی) یاد کردند؛ آیا وقتی که سلطان محمود از غزنه یا یعقوب صفاری از زرنج یا طاهر از هرات و فوشنج یا غیاث الدین از غور یا سلطان حسین از هرات بر بلاد غربی ممالک وسیع ایشان در عراق آنروز (ایران امروز) لشکرکشی ها

می کردند، آنهم کاروان زنی بود؟

برادران ایرانی ما باید محاسبه فوق را همواره در تاریخ فراموش نکنند، شما در هفت فقره بالا غور کنید، از مدت ۲۴۰۰ سال باینطرف ایام سلطه و قدرت مردم ایران کنونی ب رما چقدر بود؟ و بالعکس مردم این سرزمین برآن جا چقدر حکم رانده اند؟

اینک ببینید:

سلطه ایرانیان:

۱_ سلطه مادازهمدان ۸۰ سال بر یک قسمت افغانستان.

۲_ سلطه هخامنشیان پارس ۱۵۰ سال بر تمام.

۳_ سلطه ساسانیان پارس ۱۰۰ سال بر یک قسمت.

۴_ سلطه صفویان اصفهان ۲۰۰ سال فقط بر نصف غربی.

جمله ۵۳۰ سال

سلطه مردم افغانستان:

۱_ سلطت ساکها، پارتها، پهلوا اشکانیان بر یک قسمت ایران ۲۰۰ سال.

۲_ سلطه هفتالی بر یک قسمت پنجاه سال.

۳_ دوره اسلامی از طاهریان تا غوریان چهار صد سال بر تمام ایران.

۴_ دوره تیموریان هرات بر مقام ایران صد سال.

۵_ سلطه هوتکیان و ابدالیان قندهار و هرات پیجاه سال.

جمله هشت صدسال.

باین حساب اگر سلطه شاهان ایران با وقفه ها و خلاها در طول بیست و سه قرن فقط پنج قرن آنهم بر یک قسمت ازین خاک بوده، سلطه هشت قرنه ما بر آنها با وقفه ها و خلاها و تسلسل از دو صد (ق) تا حدود ۱۲۰۰ ق ثابت است.

پس مانمی دانیم که این برداران عزیز ما چرا این حقایق را فراموش میکنند. اگر ایران وقتی شاهنشاهانی داشته و مملکت قوی بوده، افغانستان هم شاهنشاهی های متعدد قوی و پیروز در طول تاریخ داشته است و اگر در جوار ما کسی به استاد چنین چیزها بر تاریخ و جغرافیای تاریخی ما تعرض

میکنند و خاکهای کشور ما را جزو کشور دیگر به قلم میدهند باید بدانند که این محاسبه ها پیش ما هم موجود است، و نمی توانیم عظمت شاهنشاهی های کوشانی و هفتالی و صفاری و سامانی و غزنوی و غوری و تیموری هرات و هوتکی و ابدالی قندهار را که از کانون عظمت و اصالت تاریخی این سرزمین نشو و نما نموده اند، فراموش کنیم.

این يك محاسبه تاریخی بود، که ما در رد نشرات و دعاوی کنونی برادران ایرانی نوشتیم، والا برای ملتی مانند ایران و ملتی مانند افغان، که سخت نیاز مند انکشاف و اصلاح اوضاع حیاتی خویشند زیبنده نخواهد بود که اوقات گران بهای خود را به چنین دعاوی پرهیاهو صرف کنند.

امروز هر دو کشور افغان و ایران مرز های مشخصی دارند وقایع تاریخ خود را به محیط بیکران ماضی سپرده اند، ما نباید اکنون در آن بپیچیم، و تنها به مفاخر گذشته ضیاع وقت وسیعی نماییم. ما مشترکاتی در تاریخ و فرهنگ هم داریم، آنچه امروز به هرات یا زرنج یا بلخ یا زابل یا کابل تعلق میگیرد، آنرا باید بما بگذارند، و آنچه به طوس و نشاپور وری و اصفهان و همدان و کرمان تعلق دارد، مال ایرانیان عزیز است و باید به آنها گذاشته شود.

در دنیا ي پر جنجال امروز هر دو ملت مشکلاتی داریم، باید در يك فضای دوستی و برادری این مشکلاتی را از پیش برداریم و به امور زندگی خود مهمک گردیم، ما با حفظ مفاخر نیشنلزم افغانی و تاریخ و سوابق آن و مبارزه مردانه درین راه حاضریم با دوستان همجوارگرمی خود يك زندگانی دوستانه و صلح جویانه بسر بریم، ولي هیچکس را اجازت نخواهیم داد که مفاخر و تاریخ و سوابق ما را غارت نمایند.

مخالفو مخ ته کلک لکه شاخگه یم

په دوستی کنی په نرمه لکه اوبه یم

(جریده مساوات کابل، شماره ۲ سال ۲ چهارشنبه ۲۸ میزان ۱۳۴۵ش)